

زهرا سزاوار بازیگر سریال طوبی:

کارم به ترایی کشید

زهرا طاهریان

داستان سریال طوبی در دهه ۵۰ می‌گذرد و روایتی از زندگی دختری جسور به نام طوبی است که برای خود و خانواده‌اش اتفاقاتی رخ می‌دهد. در این میان یک قصه عاشقانه‌ای در دل تاریخ به نمایش کشیده می‌شود، میان این روایت‌ها البته موضوع خانواده اهمیت بسزایی دارد و بخش پیاده‌روی اربعین نیز جزو بخش‌های مهم داستان به‌شمار می‌رود. آنچه سریال طوبی را از دیگر آثار مجزای کندر روایت موازی از شخصیت‌های ایرانی و عراقی است. نویسنده برخی از شخصیت‌ها را در عراق قرار داده و روایتی موازی و تعلیق در دل داستان ایجاد کرده است. در این شماره از ماهنامه صبا با زهرا سزاوار بازیگر نقش پرزاد که پیش‌تر در میدان سرخ ایفای نقش کرده درباره این نقش و چالش‌های آن به گفتگو پرداخته‌ایم.

به عنوان سوال اول، همکاری شما با گروه به چه صورت شکل گرفت و چطور برای این نقش انتخاب شدید؟

یکی از همکاری‌ها که قبلاً با هم کار کرده بودیم من را برای این کار معرفی کرد. سری اول که رفتم دفتر تهیه‌کننده، یکسری صحبت‌ها صورت گرفت و بعد از آن برای بار دوم و دور خوانی و تست گریم رنگ زدند و در آخر همه چیز خوب پیش رفت و قرارداد بستیم.

با توجه به اینکه در سریال «طوبی» تمرکز زیادی برای شخصیت پردازی صورت گرفته و قوت شخصیت‌ها در پیشبرد داستان سریال اثر زیادی داشت، شما به چه اندازه به شخصیت پرزاد و آن چیزی که در ذهنتان وجود داشت نزدیک شدید؟

واقعیت این است که من نزدیک نشدم بلکه پرزاد را در گوشت و پوست و استخوانم به وجود آوردم و با تک تک سلول‌های وجودم او را حس می‌کردم و او را یک سال با تمام لحظت‌های زندگی کردم حتی در لحظه‌هایی که در سریال نبود و سکانس‌هایی که هرگز نوشته نشد. در واقع من در ذهن و ناخودآگاهم لحظاتی که در فیلمبرداری نبودم هم تک به تک زندگی کردم.

پرزاد طی سال‌هایی که در خانه شیث سیری کرد روزهای سختی داشت. فکر می‌کنید در شرایط عادی و یک زندگی عادی خانم‌ها حاضر به تحمل چنین سختی‌هایی هستند؟

قطعاً که این موضوعات بسیار سخت است و اصلاً نمی‌شود گفت گذر کردن و تحمل آن کار راحتی است. من به دلیل ایفای این نقش کارم به ترایی کشید و مدت‌ها ترایی می‌شدم و دلیلش هم این بود که سعی می‌کردم شخصیت را در تخیلات و ناخودآگاهم لمس کنم و در طی مدت طولانی بابت اتفاقاتی که برای پرزاد افتاده بود پیش‌ترایبستم می‌رفتم و ترایی می‌شدم. در واقع من کاملاً از خودم جدا شدم و انگار که پرزاد بودم و تمام آن اتفاق‌ها واقعاً برای خودم داشت اتفاق می‌افتاد.

اما موضوع این است که بخش عمده‌ای در ماجرای پرزاد مقوله عشق بود که قطعاً تحمل یکسری تلخی‌ها را هم سیرین می‌کرد و بخش دیگر ماجرا اجبار بود که می‌بایست با آن شرایط کنار کنار بیاید.

می‌توان گفت من چاره‌ای ندارم جز اینکه کنار فرزندم بمانم و نمی‌توانم او را رها کنم و مجبورم آن شرایط را تحمل کنم.

در قسمتی از سریال جایی پرزاد نمی‌تواند از فرزندش جدا شود و آنقدر به